

پیشینه فرآیند اشتقاق از دیدگاه دانشمندان مسلمان



پروانه فرخنده

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

۱- درآمد

هرگاه از مسائل زبانی و مباحث پیرامون آن سخن به میان می‌آید، توجه اهل فن و علاقه‌مندان به آراء و مکاتب غرب جلب می‌شود. کارکرد و دستاورد غربیان در این زمینه اگر چه بسیار گسترده و عمیق بوده است، اما دلیل موجهی برای نادیده انگاشتن بحثهای زبانی در میان دانشمندان شرقی و بویژه اندیشمندان اسلامی نمی‌باشد، که البته تاکنون به هر دلیلی به طور جدی به آن پرداخته نشده است. چنانچه گذری بر این مباحث داشته باشیم، در خواهیم یافت که کم نیستند صاحبان اندیشه و نظر که دست کم در یکی چند از مباحث زبانی و کلامی کاری در خور ارائه نکرده باشند. چنان که بررسی در گستره این آثار خواستار همت والا و نیازمند پشتکار و حوصله بسیار است، تا شاید بتوان از این پیکره پراکنده به شناختی پویا و منسجم دست یافت که ما را به سوی بسیاری از مسائل

زبانی که امروز نیز تازگی دارند و یا می‌توانند مطرح شوند، رهنمون باشد. آنچه در پی می‌آید، چکیده تلاشی است در این راستا که شاید جرقه انگیزه‌ای شود برای پژوهش بیشتر.

از بحثهایی که در میان دانشمندان صدر اسلام مطرح بوده، بحث مناسبت طبیعی میان الفاظ و معنای آنها در حالت بسط و ترکیب و دگرگونی صورتها و ساخت آنها بوده است. در این مناسبت طبیعی از دلالتهای ذاتی و اکتسابی و ارتباط آنها سخن به میان آمده است. دلالت اکتسابی دگرگونی در توان دلالت ذاتی و اصلی است، و حقیقت تفاوت میان این دو دلالت را با-تمام ظرایف آن نمی‌توان دریافت، مگر با بررسی اصول الفاظ و نحوه وضع آنها و همچنین میزان کاربرد و روند دگرگونی آن الفاظ، و این چنین بود که بحث اشتقاق و انواع آن مطرح شد.

این مقاله شامل سه بخش اصلی و یک بخش پایانی است، بخش اول به معرفی اشتقاق به طور کلی و در زبان عربی می‌پردازد. بخش دوم درباره اصل و ریشه اشتقاق نظر می‌دهد و در بخش سوم انواع اشتقاق مورد بررسی قرار می‌گیرد، و در این میان به بررسی و مقایسه نکاتی از دستاوردهایی که امروز نیز در میان زبان‌شناسان غرب مطرح است، اشاره می‌شود. در بخش پایانی به جمع‌بندی از این بحث پرداخته خواهد شد.

۱-۱- اشتقاق چیست؟

الف - واژه اشتقاق: دارایی می‌گوید: "کلمه اشتقاق لغة مصدر باب افتعال است. از ریشه "شق" به معنای پراکندن، شکافتن، نیمه چیزی را گرفتن." (۱۳۵۰: ۵).

ب - تعریف کلی علم اشتقاق: حاجی خلیفه می‌گوید که اشتقاق دانشی است که در آن از چگونگی بیرون آوردن کلمه‌ای از کلمه دیگر گفتگو می‌شود و باید میان کلمه اصلی "مخرج" و کلمه دوم "خارج" اصالة و فرعاً به اعتبار جوهر آن مناسبتی وجود داشته باشد (دهخدا، ۱۳۴۰: ۲۶۳۴). عبارت جوهر علم صرف را از این تعریف خارج می‌کند، زیرا در علم صرف نیز درباره اصالت و فرعیت میان کلمه‌ها گفتگو می‌شود، اما برحسب

هیئت آنها و از جوهریت آن بحث نمی‌کند. مثلاً در اشتقاق از مناسبت "نهق" و "نعق" براساس ماده آنها بحث می‌شود و در صرف از مناسبت آنها براساس هیئت هر یک سخن می‌رود و بنابراین دو دانش مزبور از هم متمایز شدند و توهم اینکه ممکن است صرف و اشتقاق یک دانش باشد، از میان رفت. غرض از علم اشتقاق به دست آوردن ملکه [نمونه] ای است که با آن انتساب بر صورت درست را می‌شناسد (همان).

صاحب سفایس‌الفنون می‌گوید: علم اشتقاق عبارت است از ردّ [ریشه‌یابی] صیغه‌های مختلف به اصلی واحد جهت اشتراک آنها در همه حروف اصلی یا بیشتر آن و تحقق مناسبت در معنای آنها. در اشتقاق چند چیز لازم است: اصلی که آن را مشتق منه می‌خوانند و فرعی که آن مشتق می‌خوانند و مناسبت میان معانی آنها. (همان).

در تعریفات جرجانی درباره اشتقاق آمده است: "جداکردن لفظی از لفظ دیگری است، به شرط آن که در معنا و ترکیب با هم مناسب و در صیغه مغایر باشند" (دهخدا، ۱۳۴۰: ۲۶۳۵). از ویژگی‌های اشتقاق واژگان تغییر مقوله نحوی آنهاست چنانکه به عنوان مثال اسپنسر (۱۹۹۷: ۹) می‌گوید: "اشتقاق معمولاً موجب تغییر مقوله نحوی می‌شود." و این همان چیزی است که جرجانی در تعریفات خود با نام مغایرت صیغه‌ها از آن یاد می‌کند.

چنان که می‌بینیم تعریفهایی که از اشتقاق به دست داده می‌شود، به طور کلی اشتقاق را خلق واژگان جدید از واژه‌های موجود می‌داند و در این روند به عناصر ساختاری واژگان و ارتباط معنایی آنها نیز توجه دارند، و این همان چیزی است که اکنون نیز در میان واژه‌شناسان مطرح است که از آن جمله‌اند: متیوس (۱۹۷۲، ۱۹۹۱)، اسپنسر (۱۹۹۷)، کاتامبا (۱۹۹۳)، آرونوف (۱۹۷۶، ۱۹۹۴) و ...

همچنین تمایز بنیادین میان صرف و اشتقاق نیز مورد توجه بوده است، و جالب این است که همین مفهوم را اسپنسر (۱۹۹۷: ۱۷۸)، اینگونه بیان می‌کند که واژه‌شناسان معتقد به تضامیه ساخت واژه دو پاره (split-morphology hypothesis) هستند که تمایز میان صرف و اشتقاق را نشان می‌دهد و نیز در الگوهای خود مفهوم صیغگان را لحاظ می‌کنند. نکته

دیگری که در تعریفهای بالا تأکید شده، قیاسی بودن اشتقاق است. چنان که واژه شناسان امروز نیز در این مورد اتفاق نظر دارند و مثلاً متیوس می‌گوید: "اشتقاق به طور کلی با جنبه خلاقیت زبان در ارتباط است، زیرا... در اشتقاق واژه‌های جدید از روی الگوهای موجود ساخته می‌شود. (۱۹۹۱: ۶۳) و یا "حتی اگر یک ساخت غیر زایا باشد باز هم صورتهای جدید از راه قیاس ساخته می‌شود." (همان: ۷۹)

عبدالنواب اشتقاق را دانشی تاریخی می‌داند که به تعیین و تعریف ساخت کلمه‌ها تا قدیم‌ترین دوران-البته تا آنجا که اطلاعات تاریخی اجازه می‌دهد- می‌پردازد و نیز مسیر آن کلمه و تحولات و دگرگونی‌های آن را از نظر معنا و کاربرد در طی آن دوره بررسی می‌کند. (عبدالنواب، ۱۳۶۷: ۳۲۷) صبحی صالح می‌گوید که در واقع قضایای اشتقاق مناسبت طبیعی میان لفظ و مدلول را مردود می‌داند. اشتقاق صیغه‌ای را از صیغه دیگر وضع می‌کند که دارای دلالت اکتسابی است نه ذاتی و دگرگون یافته است، نه اصلی و معنای فرعی جدیدی را از این طریق از معنای اصلی قدیم بدست می‌آورد.

در بحث اشتقاق واژه شناسان عرب طبع را در مقابل وضع قرار می‌دهند و اصل را در برابر فرع. چنان که دلالت اشتقاقی را فرعی و براساس دلالت وضعی [قراردادی] می‌دانند که برخی الفاظ از الفاظ دیگر ساخته می‌شوند، و همه آنها از یک اصل واحد که ریشه کلمه را در بردارد گرفته می‌شوند که دارای یک معنای مشترک اصلی هستند. همچنان که معنای خاص جدیدی نیز می‌یابند (صبحی صالح، ۱۹۷۰: ۱۷۳-۱۷۴).

سیوطی (وفات ۹۱۱ ق)، (۱۹۵۸: ج ۱، ۳۴۸) بیان می‌کند که گروه اندکی از دانشمندان متقدم وقوع اشتقاق را به کلی انکار می‌کردند و معتقد بودند که تمام کلمات اصلی هستند. اما برخی از مؤلفان که در مورد اشتقاق نظر داده‌اند می‌گویند که برخی از کلمات مشتق هستند و برخی غیر مشتق. عبدالنواب (۱۳۶۷: ۳۳۲) نیز می‌گوید: "بیشتر زبان‌شناسان مانند سیبویه، خلیل، ابو عمرو بن علاء، ابوالخطاب اخفش، عیسی بن عمر ثقفی، اصمعی، ابوزید، ابن اعرابی، ابو عمرو شیبانی و دیگران معتقدند که پاره‌ای از کلمات مشتق هستند و پاره‌ای غیر مشتق."

ابن سراج (وفات ۳۱۶ ق.) (۱۹۷۳: ۳۱)، به این موضوع اشاره کرده و می‌گوید: "دانشمندان در این باره [اشتقاق] آرای گوناگون اظهار داشته‌اند. تعداد کمی از آنها گفته‌اند که به طور کلی اشتقاق در زبان وجود ندارد. برخی دیگر اظهار کرده‌اند که هر دو واژه که با همدیگر متفق و همانند باشند، بی تردید یکی از آنها از دیگری مشتق شده است. گروه سوم که بیشتر واژه شناسان را شامل می‌شود، بر این باورند که برخی از واژگان مشتق و برخی دیگر غیر مشتق می‌باشند."

۲- اصل و منشاء اشتقاق.

صاحب نفایس‌الفنون می‌گوید که دانشمندان عرب در این مورد که مشتق منه [واژه پایه] مصدر است یا فعل توافق نداشتند. مکتب بصریان اصل و مشتق منه را مصدر می‌داند، اما مکتب کوفیان اصل و مشتق منه را فعل می‌داند، (دهخدا، ۱۳۴۰: ۲۶۳۴). ابن جنی در الخصائص (۱۹۵۶: ج ۲، ۴۳۲) اظهار می‌دارد که مصدر از جوهر مشتق می‌شود، همچنان که نبات از نبت و استحجار از حجر و سپس مصدر را اصل اشتقاق قرار می‌دهد که از اسم عین [ذات] گرفته شده است.

عبدالله امین نظریه دانشمندان بصره را تأیید کرده است و می‌افزاید که عربها در کنار اشتقاق واژگان از مصدر، به اشتقاق از اسمهای اعیان [ذات] نیز دست زده‌اند. وی برای درستی این سخن خود چنین استدلال کرده است که بی تردید هر اسمی از اسمهای اعیان، اصل و ریشه واژگانی می‌باشد که از ماده آن مشتق شده است. زیرا معقول نیست که افعال "تَأَبَّلَ" (شتری را گرفت)، "تَأْرَضَّ" (به زمین چسبید) و "تَبَّئَى" (کسی را به فرزندی گرفت) پیش از الفاظ ابل، ارض و ابن ساخته و وضع شده باشند. واضح‌تر و قوی‌تر از دلیل مذکور این است که عربها اسمهای غیر عربی را نخست معرب می‌کرده‌اند و آنگاه مصادر، افعال و واژه‌های دیگری را از آنها مشتق می‌کرده‌اند. زیرا نمی‌توان گفت که آنان پیش از عربی کردن واژگان بیگانه دست به اشتقاق مصادر، افعال و ... از این واژگان زده‌اند. بنابراین، مثلاً "لگام" را نخست به صورت لجام تعریب نموده و سپس

فعل "الْجَمَّ" را از آن مشتق کرده‌اند، مانند: "الْجَمَّ الْفَرَسَ" [اسب را لگام زد] (۱۹۵۶: ۱۴۷-۱۴۸).

ابی البرکات انباری (۵۱۳-۵۷۷ ق.) در مورد اصل و ریشه اشتقاق بحث مفصلی دارد. وی می‌گوید: "نظر کوفیان آن بود که مصدر مشتق از فعل است و فرع از آن باشد، مانند ضَرَبَ ضَرْبًا، قَامَ قِيَامًا. و بصریان نظرشان بر این بود که فعل مشتق از مصدر و فرع از آن می‌باشد (۱۹۵۳، ج ۱، ۲۳۵).

اما اکوفیان دلیل می‌آورند که مصدر از آن جهت از فعل مشتق می‌شود که درستی مصدر به دلیل درستی فعل است و به اعلال فعل مصدر اعلال می‌پذیرد، چنان که می‌گویند: "قاوم قوماً" پس در اینجا درستی مصدر از درستی فعل است و یا در "قَامَ قِيَامًا" اعلال مصدر به دلیل اعلال فعل است و این دلالت بر فرع بودن مصدر دارد.

و برخی می‌گویند: "دلیل آن که مصدر فرع از فعل است، آن است که فعل در مصدر عمل می‌کند. چنان که می‌گویند "ضَرَبْتُ ضَرْبًا" پس واجب است که مصدر فرع از فعل باشد. چنان که رتبه عامل قبل از معمول است." برخی دیگر دلیل می‌آورند که: "مصدر تأکید بر فعل را می‌رساند و شکی نیست که رتبه مؤکِّد (چیزی که بر آن تأکید شده) قبل از مؤکِّد (چیزی که تأکید را می‌رساند / تأکید کننده) می‌باشد. همچنین ما افعالی را می‌یابیم که دارای مصدر نیستند، مانند: نَعِمَ، بَشَّ و عَسَى و لَيْسَ و فعل تعجب و حَبَّذَا (همان: ۲۳۶).

برخی دیگر چنین می‌گویند: «مادامی که فعلی از فاعل سرزنزند، نمی‌توان برای مصدر معنایی تصور کرد، و برای فاعل است که فعل [انجام داد] و يَفْعَلُ [انجام می‌دهد] وضع می‌شود. پس شایسته است این که فعل که به توسط آن مصدر شناخته می‌شود، اصل برای مصدر می‌باشد. می‌گویند مجاز نیست که گفته شود "مصدر از آن رو مصدر نامیده می‌شود که فعل از آن صادر می‌شود." بلکه مصدر را از آن جهت مصدر می‌نامیم که مصدر [صادر شده] از فعل است. چنان که گفته‌اند مَرَكَبُ فَاَرِهَ و مَشْرَبُ حَذَب [مرکوب ماهری است و مشروب گوارایی است] و مراد از آن مفعول است نه جایگاه.»

اما بصریان مصدر را اصل برای فعل می‌دانند و دلیل می‌آورند که مصدر دلالت بر

زمان مطلق دارد و فعل دلالت بر زمان معین . پس آن چنان که مطلق اصل است برای مقید، همانگونه نیز مصدر اصل است برای فعل، و دلیل آن این است که آنچه را که از کاربرد مصدر اراده می‌کنیم در تمام زمانها مشترک است و به زمان خاصی اختصاص ندارد. پس به دلیل عدم اختصاص نمی‌توان برای آن زمان انجام کار را تعیین کرد. مثالهایی که دلالت دارد بر تعیین زمانها از لفظ مصدر مشتق شده‌اند. چنان که افعال سه‌گانه از آن گرفته می‌شوند.

و برخی مصدر را اصل می‌دانند به این دلیل که مصدر اسم است و اسم قائم به ذات خود است و بی‌نیاز از فعل است. اما فعل قائم به ذات خود نیست و به اسم نیاز دارد و آنچه که قائم به ذات خود است و بی‌نیاز از غیر است، ارجح است که اصل باشد برای آنچه که قائم به ذات نیست و نیاز به غیر دارد. و برخی به این گفته استناد می‌کنند که صیغه‌های فعل دلالت بر دو چیز دارد: رخداد و زمان انجام آن، و مصدر دلالت بر یک چیز واحد دارد و آن کار است و آنچنان که واحد اصل است برای دوی بودن، پس همانگونه مصدر اصل است برای فعل. و برخی دلیل می‌آورند که مصدر از آن جهت اصل است که برای مصدر یک مثال واحد وجود دارد، مانند الضرب و القتل، و برای فعل مثالهای مختلفی را می‌توان ارائه کرد.

برخی دیگر مصدر را اصل می‌دانند از این رو که فعل به صیغه آن دلالت می‌کند بر آنچه مصدر بر آن دلالت می‌کند، و مصدر دلالت نمی‌کند بر آنچه که فعل بر آن دلالت می‌کند. مانند: ضَرَبَ دلالت دارد بر آنچه که الضَّرْبُ بر آن دلالت می‌کند و الضَّرْبُ دلالت نمی‌کند بر آنچه که ضَرَبَ بر آن دلالت می‌کند و به درستی که فرع در اصل موجود می‌باشد و از آن گرفته می‌شود.

برخی نیز می‌گویند که دلیل آن که مصدر از فعل مشتق نمی‌شود، آن است که اگر مصدر مشتق از فعل می‌بود واجب بود که براساس قیاس ساخته شود [و اسلوب یکسانی بر ساختار آن جاری شود] و اختلاف نمی‌داشت چنان که ساختار اسمهای فاعل و مفعول مختلف نیستند.

و باز دلیل می آورند که مصدر مشتق از فعل نیست زیرا که می گویند: "اَكْرَمَ اَكْرَامًا با همزه می آید و اگر از فعل مشتق بود واجب بود که همزه از آن حذف شود، چنان که در اسم فاعل و مفعول حذف می شود، مانند: "مُكْرِمٌ و مُكْرِمٌ" که مشتق از فعل هستند. و برخی دیگر مصدر را به دلیل وجه تسمیه آن اصل می دانند. پس مصدر همان جایگاهی است که از آن صادر می شود، مانند آن که به موضعی که شتر از آن خارج می شود "مصدر" می گویند. پس از این رو، آن را مصدر نامیده اند که دلالت دارد بر آن که فعل از آن صادر می شود. (همان: ۲۳۷-۲۳۹) و البته کوفیان در اعتراض به دلایل بصریان جوابهایی را مطرح ساختند که برای دوری از درازی کلام از آنها می گذریم (همان.).

نکته جالبی که در میان این بحث به طور مشخص به آن برمی خوریم، نوع و شیوه استدلالهایی است که مطرح می شود. چنان که مشاهده می کنیم در توجیه منشأ اشتقاق، نحویان از دلایل نحوی، ساختوازی، واجی و معنایی بهره می گیرند و این خود نشان دهنده قائل بودن آنان به تعامل (interface) میان جنبه های گوناگون زبانی است که اکنون نیز کاملاً در میان زبان شناسان مطرح است. نکته ظریف دیگر در اینجا به نوعی، به بحث پس سازی (back formation) مربوط می شود که بویژه در بحث بنیادی ساختوازه مدل هله (۱۹۷۳) و آرونوف (۱۹۷۶) جایگاه خاصی دارد، چنان که حتی آرونوف یکی از توجیحات خود را برای واژه بنیاد بودن ساختوازه بر پایه نمونه هایی از "پس سازی" قرار می دهد.

۳- انواع اشتقاق

صبحی صالح (۱۹۷۰: ۱۷۴) انواع اشتقاق رایج را سه نوع می داند: اشتقاق اصغر، اشتقاق کبیر و اشتقاق اکبر و نوع چهارم که به این نوع اضافه شده است و آن "نحت" است که برخی از محدثان آن را اشتقاق کبار نامیده اند.

۱-۳- اشتقاق اصغر

امام رازی در کشف الظنون اشتقاق را به اصغر و اکبر تقسیم کرده و اشتقاق اصغر را

بدین‌سان آورده است: اشتقاق اصغر مانند اشتقاق صیغه‌های ماضی و مضارع و اسم فاعل و اسم مفعول و جز اینها است از مصدر و مراد از اشتقاق متداول در میان صوفیان که گویند فلان کلمه از کلمه دیگر مشتق شده است، همین اشتقاق است. (دهخدا، ۱۳۴۰: ۲۶۳۷).

به طور کلی ابن جنی (۳۲۱-۳۹۲ ق.) اشتقاق را به دو گونه کبیر و صغیر تقسیم می‌کند و در مورد اشتقاق صغیر می‌گوید: "در حروف اصلی یکی هستند و سپس جمع میان معانی است و اختلاف در صیغه و مبانی. مانند ترکیب (س ل م) که معنای سلامت از آن گرفته شده: سلم، یسلم، سالم و سلیمان و سلمی و السلامه و السلیم، و این همان اشتقاق اصغر است" (۱۹۵۶: ج ۲، ۱۳۴-۱۳۶).

سیوطی (۱۹۵۸: ج ۱، ۳۴۶) می‌گوید: «راه شناختن اشتقاق اصغر جابه‌جایی در تصریف کلمه است تا از آن طریق به سوی صیغه‌ای که اصل تمام صیغه‌هاست، برگردانده شود و این صیغه‌های صرف شده بیشتر حروف صیغه اصلی را در بردارند و نشان دهنده تمام دلالت‌های صیغه اصلی هستند، مانند ضرب که فقط نشانگر عمل مطلق ضرب است، اما ضارب و مضروب و یضرب و اضرب تماماً دارای معنای زیاده‌تر و حروف بیشتری می‌باشند و ضَرَبَ که صیغه ماضی است و حروفش مساوی با صیغه اصلی است، معنای بیشتری را می‌رساند و تمام آنها در "ض ر ب" در شکل ترکیب مشترک هستند.» وی (همان، ج ۱: ۳۵۱) اظهار می‌دارد که اشتقاق اصغر تنها اشتقاقی است که جمعی از متقدمان در مورد آن تألیف دارند، که این اشخاص عبارت هستند از: اصمعی، قطرب، ابوالحسن اخفش، ابونصر باهلی، مفضل بن سلمه، المبرد، ابن درید، الزجاج، ابن سراج، الرمانی، النحاس و ابن خالویه. و می‌افزاید که وقتی از اشتقاق به طور مطلق نام برده می‌شود منظور همین نوع اول اشتقاق است. به همین دلیل به آن اشتقاق عام و یا همگانی یا اشتقاق صرفی نیز اطلاق شده است.

صبحی صالح (۱۹۷۰: ۱۷۵) چنین می‌گوید: که صیغه مشتق از جهت ماده اصلی و شکل ترکیب با صیغه مشتق منه [واژه پایه] یکی است. چنان که در ضرب و تصاریف آن

می‌بینیم، و الزامی است که در کل کلمه حروف ماده اصلی و ترتیب آن رعایت شود و معنای عامی را که براساس صیغه‌ها وضع شده، برساند. چنان که رابطه معنایی عام برای ماده (ع ر ف) - به معنای کشف چیزی و ظهور آن - در تمام این کلمات تصریفی وجود دارد: عَرَفَ، تَعَرَّفَ، تَعَارَفَ، عُرِفَ، عُرِّفَ، اَعْرَفَ، عَرَّافَ، تَعْرِيفَ، عَرَفَانُ، مَعْرِفَةٌ و مانند آن. بنابراین صبحی صالح تمام دانشمندان واژه‌شناس با وقوع اشتقاق اصغر در عربی و زیادی تولید آن موافق هستند.

برخی از واژه‌شناسان پیشین، اشتقاق را قیاسی می‌دانستند و برخی دیگر معتقد بودند که تمامی کلام عرب توفیقی و مبتنی بر شنیدار است. بنابراین در مورد اشتقاق نیز، قیاس روا نبوده، بلکه باید به شنیدار اکتفا کرد، و دلیل می‌آوردند که مثلاً آن چه ما را بر معنای "اجتنان" پوشیده شدن" واقف کرده است، همان نیز بر این مطلب آگاه کرده که کلمه "جن" مشتق از آن می‌باشد. [همچنان که معنای "اجتنان" از طریق شنیدار بدست آمده به اشتقاق کلمه جن هم از همان طریق پی برده‌ایم، نه اینکه با قیاس دست به چنین عملی زده باشیم]. بنابراین، امروزه ما نمی‌توانیم دست به ایجاد و قیاس کلماتی بزنیم که عربها خود، آنها را نه به کار برده‌اند و نه مورد قیاس قرار داده‌اند. زیرا چنین کاری موجب تباهی زبان و نابودی حقایق آن می‌شود (عبدالطوب ۱۳۶۷: ۳۳۰)، در این سخن نوعی مبالغه و زیاده روی در منع قیاس بر مشتقاتی که عربها خود، به کار برده‌اند به چشم می‌خورد. به علاوه این که سخن مزبور، شامل نظریه‌ای بی‌پایه در مورد اشتقاق امور معنوی از حسی میباشد. زیرا همیشه چیزهای حسی و عینی منشأ اشتقاق امور معنوی است. مثلاً در عبارت بالا، کلمه "اجتنان" از "جن" مشتق شده است نه برعکس (همان). خوارزمی در مورد اشتقاق نادرست واژگان عربی از واژگان غیرعربی می‌نویسد: "اصطربلاب را، که به معنای وسیله سنجش ستارگان است، در زبان یونانی "اصطربلابون" می‌گویند که مرکب از دو واژه "اصطر"=ستاره و "لابون"=آینه است. به همین دلیل در زبان یونانی، به علم ستاره‌شناسی "اصطرنومیا" می‌گویند. اما برخی از کسانی که با حرص و ولع در صدد اشتقاق هر کلمه‌ای برمی‌آیند، اینجا نیز به یاوه‌گویی پرداخته و گمان کرده‌اند

که اسطرلاب کلمه‌ای عربی و مرکب از لاب (نام شخصی) و اسطر (جمع سطر) می‌باشد. حال آنکه اصطراب یک واژه یونانی است. (۱۳۴۳ ق: ۱۳۴۴).
 از نکته‌های جالب توجه در اینجا زایا بودن یک نوع اشتقاق (اصغر) نسبت به انواع دیگر اشتقاق است. چنان که می‌دانیم بحث تفاوت در زایایی برخی ساختها نسبت به ساختهای دیگر از جمله بحثهای مهم در واژه‌شناسی امروز است، تا آنجا که آرونوف (۱۹۷۶، ۱۹۹۴) مبنای اشتقاق را بر روندهای زایا قرار می‌دهد و در این ارتباط اولین نتیجه عمده‌ای که از بحث زایایی در روندهای واژگانی می‌گیرد، هم راستا بودن زایایی با انسجام معنایی است (۱۹۷۶: ۴۵). چنان که در تعریفهای اشتقاق اصغر دیدیم از انسجام معنایی با نام «معنای عام» و «معنای اصلی» در اشتقاق واژگان سخن به میان آمد. از سوی دیگر، واژه‌شناسان غرب معتقدند که عملیات اشتقاق علاوه بر خلق واژگانی با مقوله متفاوت عناصر معنایی دیگری را نیز می‌افزاید (اسپنسر، ۱۹۹۷: ۲۱). چنین تأکیدی نسبت به معنای افزوده در مفاهیم اشتقاق که دانشمندان صدر اسلام مطرح کرده‌اند به روشنی دیده می‌شود.

همچنین متیوس اظهار می‌دارد که موارد مبهم و بینابینی از قرض‌گیری از زبانهای دیگر نیز به وجود می‌آید (۱۹۹۱: ۵۷) و چنان که می‌بینیم خوارزمی نیز بر این مسئله تأکید می‌کند.

۲-۳- اشتقاق کبیر

عبارت است از ارتباط مطلق غیرمقید به ترتیب مجموع سه گانه ماده کلمه که به شش گونه جابه جا می‌شود، ولی تغییر در ماده کلمه موجب تغییر در یگانگی مداول آن نشود و این همان اشتقاقی است که ابن جنی آن را اشتقاق اکبر نامید و در «الخصائص» فصل خاصی را برای آن قرار داد (۱۹۵۶: ج ۱، ۵۲۵-۵۳۱). در این باب ابن جنی مثالهایی می‌آورد که مثلاً از جابه جایی ماده سه گانه (س م ل) شش جور جابه جایی داریم: (س م ل)، (م س ل)، (س ل م)، (ل س م)، (ل م س)، (م ل س) که همه این جابه جایی ها

مشمول بر یک معنای کلی است. مثال دیگر در مورد اشتقاق اکبر عبارت است از: (ک م ل)، (م ک ل)، (م ل ک)، (ل ک م)، (ل م ک).

البته ابن جنی گاهی ابدال یک صدا را به صدای نزدیک به آن در اشتقاق کبیر که وی آن را با اشتقاق اکبر یکی می‌داند، ممکن می‌شمارد و به عنوان مثال می‌گوید ممکن است (ل) در (ل س م) به (ن) در (ن س م) تبدیل شود. همین ابدال (ل) در این مثال نشان می‌دهد که ابن جنی داخل بحث اشتقاق اکبر می‌شود و هر دو این اشتقاق‌ها را یکی می‌داند. خلیل ابن احمد (وفات ۱۷۵ ق.) نیز در مورد روابط معنایی در اشتقاق کبیر صحبت کرده است. صبحی صالح نقلی می‌کند که اصحاب اشتقاق کبیر فکر جابه‌جایی مواد اصلی کلمات را از "معجم العین" خلیل و اشخاصی هم چون ابن درید گرفتند. روشی که ابن درید (وفات ۳۲۱ ق.) و خلیل در "العین" در ترتیب کلمات داشتند به این صورت بود که در هنگام شرح واژه‌ای به همراه آن جابه‌جایی‌های آن واژه را نیز می‌آوردند و معنای آن صورت را جدای از رابطه میان دلالت‌های آن صورتهای بیان می‌کردند و این روشی بود برای شمارش و آمار کلی کلمات و کاربرد آنها. پس از آن اصحاب اشتقاق مانند ابن جنی و ابن فارس دلالت‌های آن صورتهای را ارتباط دادند و معانی عام مشترک میان آنها را دریافتند و آن را اشتقاق کبیر نامیدند. (۱۸۹:۱۹۷۰).

از مواردی که در واژه‌شناسی مطرح است تمایز واژگان بالفعل از واژگان بالقوه در یک زبان است، یا به تعبیری واژگانی که در یک زبان موجود هستند و واژگانی که می‌توانند در صورت نیاز طی یک روند زایا بوجود آیند (متیوس، ۱۹۹۱: ۷۶ و اسپنسر، ۱۹۹۷: ۷۴) روش جالبی که ابن درید و خلیل به کار می‌بردند در واقع بیانگر چنین تمایزی بود.

۳-۳- اشتقاق اکبر

سیوطی (۱۹۵۸: ج ۱، ۳۴۷) ابن جنی را مبدع اشتقاق اکبر می‌داند و نیز در دانشنامه ایران و اسلام (ج ۳، ۴۸۱) آمده است که ابن جنی ربانی علم اشتقاق [الاشتقاق الاکبر]

دانسته‌اند. ابن جنی و استاد او ابوعلی فارسی (متوفی ۳۷۷ ق.) در این زمینه بحث کرده‌اند. اما ابن جنی آن را بسط داد، چنان که ابن جنی را بانی آن دانسته‌اند. وی در الخصائص (۱۹۵۶: ج ۲، ۱۳۸) می‌گوید: "من ادعا نمی‌کنم که اشتقاق اکبر همه لغات ممکن باشد. هم چنانکه اشتقاق اصغر نیز در همه لغات ممکن نیست."

می‌بینیم که ابن جنی به وضوح از آنچه که واژه شناسان غرب از آن به عنوان خلاء اتفاقی (accidental gap) نام می‌برند، یاد می‌کند. همچنان که هله (۱۹۷۳)، متیوس (۱۹۷۴، ۱۹۹۱)، کاتامبا (۱۹۹۳) و اسپنسر (۱۹۹۷) و دیگران روندهای اشتقاقی را به طور کامل زایا نمی‌دانند و معتقدند که روندهای واژگانی به عکس زایایی در نحو از تعمیم کامل برخوردار نیستند.

عبدالنواب (۱۳۶۷: ۳۳۴) می‌گوید: "ابن جنی نخستین کسی است که نام اشتقاق اکبر را برای این نوع اشتقاق برگزید و نسبت به طرح و بسط آن از خود علاقه نشان داد." ابن جنی خود می‌گوید (۱۹۵۶: ج ۲، ۱۲۹-۱۳۳): "هیچ یک از اصحاب ما نامی بر این نوع اشتقاق ننهادند، تنها ابوعلی فارسی هرگاه در زمینه اشتقاق اصغر به مشکلی بر می‌خورد از این نوع اشتقاق کمک می‌جست. اما وی هرگز نامی برای آن انتخاب نکرد و این نامگذاری فقط از جانب ما صورت گرفته است." وی سپس در تعریف اشتقاق اکبر می‌گوید (همان: ۱۳۴): "عبارت است از حمل معنایی واحد بر یک ماده سه گانه و جابه جایی‌های ششگانه آن. به گونه‌ای که این ترکیبهای ششگانه و تمام صیغه‌های آنها در آن معنای واحد مشترک باشند و اگر یکی از این ترکیبها و صیغه‌های آنها به معنای مورد نظر چندان ارتباط نداشت، باید با توجه به تأویلی ماهرانه میان آن دو رابطه برقرار کرد." ابن جنی نمونه‌های بسیاری درباره این نوع اشتقاق آورده است. از جمله می‌نویسد: "از نمونه‌های اشتقاق اکبر جابه جایی در ماده (ج ب ر) است. تمام جابجایی‌های این ماده: ر هر جا و هر صورت متضمن معنای قوت و شدت است (۱۹۵۶: ج ۱، ۵۲۷-۵۲۸)."

به عنوان نمونه: "۱- جَبْرُ الْعِظْمِ وَالْفَقِيرُ" [استخوان شکسته را بستم، فقیر را توانگر کردم]. در این هر دو مورد مفهوم قدرت و قوت نهفته است. به پادشاه نیز، به دلیل قدرت

آن و تقویت دیگران، جبر می‌گویند (همان). ۲- ج ر ب: به انسان آزموده، گفته می‌شود: "رَجُلٌ مُّجَرَّبٌ". زیرا انسان بر اثر گداختن در کوره حوادث و تجربیات آبدیده و نیرومند می‌شود. به غلاف شمشیر (جراب) می‌گویند زیرا سبب حفظ شمشیر می‌شود و الی آخر. همچنین ابن جنی می‌گوید که ترکیبهای (ق س و) (ق و س) (و ق س) (و س ق) (س و ق) و (س ق و) همگی معنای قوت و اجتماع را می‌رسانند. از آنهاست "القسوه" و آن به معنای شدت قلب است و همچنین به معنای اجتماع در "واللیل و ما و سق" [قسم به شب و آنچه در آن گرد آمده] (۱۹۵۶: ج ۲، ۱۳۶).

تفاوت اشتقاق کبیر و اشتقاق اکبر در آن است که اشتقاق کبیر براساس جابه جایی صورت می‌گیرد و اشتقاق اکبر براساس ابدال و واژه شناسان عرب امکان وقوع ابدال را مانند امکان وقوع قلب می‌دانند و معنای صورتهای ابدال یافته را مثل معنای صورتی که از آن مبدل شده‌اند می‌دانند. چنان که ابن فارس در الصحاحی (۱۹۷۷: ۱۷۳) می‌گوید: «از سنتهای عرب ابدال حروف و جایگزینی بعضی از آنها در جای بعضی دیگر می‌باشد، مانند، مدحه و مدهه، رفل و رفن.»

از مثالهای فراوانی که ابن جنی می‌آورد (۱۹۵۶: ج ۱، ۵۳۸) نزدیک شدن حرف (راء) در ابدال به حروف (ل)، (م) و (ن) است. برای (ل) مثل جبر و جبل که هر دو معنای شدت و قوت را می‌رسانند. نزدیکی (راء) به (م) در (قحر) و (قحم) یا نزدیکی (راء) به (ن) در (جرف) و (جنف) که هر دو معنای میل به چیزی را می‌رسانند (همان: ۵۸۳). وی می‌گوید صورتهای ابدال تنها به دلیل نزدیکی مخارج حروف ساخته نمی‌شوند، بلکه به دلیل رابطه خواهری میان مخارج حروف صورت می‌گیرند چنان که می‌گوید: "بدرستی که آنها خواهران حروف مبدله هستند." ابن جنی در بابی با نام "تصاقب الالفاظ لتصاقب المعانی" [نزدیکی الفاظ برای نزدیکی معانی] مثالهای بسیاری در مورد اشتقاق اکبر می‌آورد و اظهار می‌دارد که این باب بسط دهنده آن چیزی است که خواند سبحان می‌فرماید: "انا ارسلنا الشیاطین علی الکافرین تُوزَّهْمُ أَزًّا" و این در معنای "تهزهم هزًّا" نیز وجود دارد و همزه خواهر هاء است. پس نزدیکی در دو لفظ نزدیکی در معنای آن دو

است و مثل آن است که با همزه معنای خاصی می‌یابد که آن معنا قوی‌تر از معنای هاء است. (۱۹۵۶ ج ۱، ۲۳۹). نکته‌ای که در اینجا جالب توجه است جایگزینی کامل یک واج با واج دیگری است که به لحاظ جایگاه تولید (مخرج) به آن نزدیک است و یا یکی است. اما به نظر می‌رسد این تناوب واجی را در برخی از موارد نمی‌توان خنثی شدگی کامل دانست، زیرا چنان که ابن جنی مثال می‌آورد، معنا بی تأثیر از این ابدال نیست.

اسپنسر (۱۹۹۷: ۱۰۰) می‌گوید: "زبانها دارای تکواژگونی‌های زیادی هستند که به خودی خود عمل نمی‌کنند، بلکه مشروط و ازگانی صرفی می‌باشند. به تعبیری تنها با واژگان و یا تکواژهای خاصی می‌آیند و محدود به بافتهای واژگانی ویژه‌ای هستند. هم چنین از جمله روندهای واجی که منجر به تناوبهای همخوانی می‌شوند، یکی هم ابدال همخوان (consonant mutation) است (اسپنسر، ۱۹۹۷: ۱۶). جالب اینکه مبنای اشتقاق اکبر بر ابدال همخوان قرا رد دارد و همین موجب تمایز این نوع اشتقاق از اشتقاق کبیر می‌شود. با این تفاوت که ممکن است ابدال مقولهٔ واژه را تغییر ندهد، اما بر معنا تأثیر می‌گذارد. این تناوب واجی خود یک روند واژه‌سازی است که با توجه به مثالها مشروط و ازگانی صرفی نیز می‌باشد و همچنین در این بحث تعامل واج‌شناسی با ساختواژه کاملاً آشکار است.

۳-۴- نحت یا واژامیزی

یکی دیگر از انواع اشتقاق در زبان نحت یا واژامیزی است. برخی از محدثان این نوع اشتقاق را اشتقاق کبار نام داده‌اند. ابن فارس می‌گوید که در عربی از آمیختن دو کلمه یک کلمه بدست می‌آید که در اثر اختصار ساخته می‌شود. ابن فارس در میان واژه‌شناسان پیشین عرب پیشوای معتقدان به پدیده واژامیزی محسوب می‌شود. وی معتقد است که بیشتر کلماتی که بیش از سه حرف دارند واژامیخته می‌باشند، به این معنا که از درآمیختن دو واژه، واژه دیگری بسازیم که بهرهٔ کامل از هر دو داشته باشد (۱۱۳۷، ج ۱: ۳۲۸)، مانند: "صهصلق [صدای شدید]" که از "سهل" و "صلق" و "صلدم" [سخت و محکم] که

از "صلد" و "صدم" به وجود آمده‌اند. (۱۹۶۳: ۲۷۱)

ابن فارس در "الصاحبی" از خلیل بن احمد نام می‌برد که پدیده نحت را به عنوان یکی از سنتهای عرب برای اشتقاق کلمات مورد تأکید قرار می‌دهد. سپس ابن فارس می‌گوید که نحت در اصل همان است که خلیل می‌گوید و از وی نقل می‌کند که "حیعل الرجل" به معنای "آن مرد حی علی گفت" می‌باشد. (همان، ج ۱: ۳۲۹ و ج ۳: ۴۶۵)

ابن فارس توجیه مبنای اشتقاق کبار را اختصار می‌داند، که به تعبیری همان اصل کم‌کوشی (least effort) است که اکنون نیز از اهمیت ویژه‌ای در زبان‌شناسی برخوردار است. همچنین قابل توجه است که این نوع اشتقاق یکی از روندهای واژه‌سازی است که زبان‌شناسان غرب آن را blending/portmanteau (واژآمیختگی) می‌نامند و در زبانهای مختلف کاربرد هر چند محدود دارد.



۳-۴-۰ - اقسام واژآمیازی در زبان.

۳-۴-۱ - واژآمیازی فعلی

در نتیجه ادغام و ساده سازی یک جمله فعلی ساخته می‌شود که نشانگر آن جمله و یا مضمون آن باشد. مانند: "بَسْمَلٌ فلان=فلانی گفت بسم الله الرحمن الرحيم. (ابن فارس، ۱۳۷۱ ق: ج ۱، ۳۲۹)

۳-۴-۲ - واژآمیازی وصفی

از پیوند دو کلمه با یکدیگر کلمه‌ای به وجود آید که نشانگر صفتی همسان با معنای آن دو کلمه باشد. مانند: "ضبر" که معنای سختی و صلابت می‌دهد با "صبط" که کلمه وصفی "ضبطر" به معنای مرد نیرومند و قوی به دست می‌آید. (ابن فارس، ۱۹۶۳: ۲۷۱)

۳-۴-۳ - واژآمیازی اسمی

پیدایش یک اسم در نتیجه ادغام و ساده سازی دو کلمه، مانند: "جَلْمُود" [صخره] که از پیوند دو کلمه "جَمَد" و "جَلَد" ساخته شده است. (همان.)

۳-۴-۴- واژ آمیزی نسبی

اگر کسی یا چیزی به دو شهر یا دو کشور منسوب باشد، از ادغام و ساده سازی آن دو نامی واحد بسازیم و سپس آن شخص یا چیز را به آن منسوب کنیم. مانند:
طبرستان + خوارم = طبرخزی، یعنی کسی که منسوب به این دو منطقه باشد. (همان).

۴- پی آمد

در مقدمه لزوم توجه و تحقیق بیشتر در مسائل زبانی که پیشگامان اندیشه مند اسلامی آنها را مطرح ساخته اند و اهمیت آن مورد تأکید قرار گرفت همچنین از زمینه‌ای که باعث به وجود آمدن بحث اشتقاق شد، سخن به میان آمد. در بخش اول به تعریف اشتقاق در عربی و از دیدگاه دانشمندان اسلامی به طور اختصار پرداخته شد. در بخش دوم در این که اصل و منشأ اشتقاق چیست و نظرهای مخالف در مکتب بصره و کوفه مورد بررسی قرار گرفت این که مکتب بصره اصل را مصدر می‌داند و مکتب کوفه اصل را فعل، و براین اساس هر یک دلایلی را ارائه می‌کنند. در بخش سوم بحث از انواع اشتقاق به میان آمد و چهار نوع اشتقاق براساس نظر دانشمندان اسلامی برشمرده شد که عبارت هستند از: اشتقاق اصغر، کبیر، اکبر و نوع چهارم که گاهی اشتقاق کبار نامیده شده است و گاه با عنوان نحت / واژ آمیزی از آن نام برده شده، و برای هر یک مثالهایی ارائه شد و در ضمن کار به مقایسه برخی نکات با آنچه که امروز نیز در زبانشناسی مطرح است پرداخته شد، و چنان که مشاهده شد واژه شناسان اسلامی در بررسی ساختار واژگان به تعامل این حوزه با سایر جنبه‌های زبان توجه ویژه داشته‌اند. آنچه در این مقاله گرد آمده بود گزیده‌ای است از نظرهای زبان دانان صدر اسلام که در مورد اشتقاق مطرح ساخته بودند، بحثهای مفصل‌تر نیازمند پژوهش بیشتر اهل فن در این زمینه می‌باشد.

منابع و ماخذ

- ۱- ابن احمد، خليل، العين، تحقيق عبدالله درويش، بغداد ۱۹۶۷.
- ۲- ابن جنى، ابى الفتح، الخصائص ج ۱ و ۲، تحقيق محمد على نجار، درالهدى، بيروت ۱۹۵۶.
- ۳- ابن دريد، ازدي، الاشتقاق، تحقيق عبدالسلام هارون، قاهره ۱۹۵۸.
- ۴- ابن سراج، ابى بكر، الاشتقاق، تحقيق محمد صالح تكريتى، بغداد ۱۹۷۳.
- ۵- ابن فارس، ابوالحسين احمد، الصحاح، تحقيق سيد احمد صنقر، قاهره ۱۳۷۱ ق.
- ۶- ابن فارس، ابولاحسين احمد، المعجم مقاييس اللغه، ج ۱ و ۲ تحقيق عبدالسلام هارون، قاهره ۱۳۷۱ ق.
- ۷- ابى البركات انبارى، عبدالرحمن، الانصاف فى مسائل الخلاف بين النحويين : العربيين و الكوفيين، تحقيق محمد محيى الدين عبدالحميد، قاهره ۱۹۵۳.
- ۸- اصمعى، الاشتقاق الاسماء، تحقيق رمضان عبدالنواب قاهره ۱۹۸۰.
- ۹- امين عبدالله، الاشتقاق، قاهره ۱۹۵۶.
- ۱۰- دارابى، بهين، اشتقاق و املا در فارسى، مدرسه على دختران، تهران ۱۳۵۰.
- ۱۱- دهخدا، على اكبر، لغت نامه، دانشگاه تهران ۱۳۴۰.
- ۱۲- سيوطى، جلال الدين، المزهرفى علوم اللغه. تحقيق محمد ابوالفضل و ديگران، قاهره ۱۹۵۸.
- ۱۳- خوارزمى، مفاتيح العلوم، قاهره ۱۳۴۲ ق.
- ۱۴- شلبى، عبدالفتاح، ابوعلى فارسى، قاهره ۱۳۸۸ ق.

- ۱۵- صالح، صبحی، *دراسات في فقه اللغة*، از لعلم الملايين، بیروت ۱۹۷۰.
- ۱۶- عبدالقواب، رمضان، *مباحثی در فقه اللغة و زبان شناسی عربی*، ترجمه حمیدرضا شیخی، آستان قدس رضوی، تهران ۱۳۶۷.
- ۱۷- موسوی بجنوردی، کاظم، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، تهران ۱۳۶۷.
- ۱۸- یارشاطر، احسان و دیگران، *دانشنامه ایران و اسلام*، ج ۳، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۵.
- 19- Aronoff, M. 1974, *Word Formation in Generative Grammar*, MA : MIT Press.
- 20- _____ 1994, *Morphology by itself, Stems and Inflectional classes*, Cambridge: MIT Press.
- 21- Chomsky, N. and Halle. M. 1968, *The Sound Pattern of English*. New York : Harper and Row. Halle, M. 1973, *Prolegomena to a theory of word-formation*. LI4,3-16.
- 22- Katamba, K. 1993, *Morphology*. London: Mcmillan.
- 23- Mathews, P. 1972, *Inflectional Morphology*, Cambridge : CUP.
- 24- 1991, *Morphology*. 2nd. ed. Cambridge : CUP.
- 25- Spencer, A. 1991. *Morphological Theory*. Oxford : Blackwell.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی